تپش در گفت‌وگو با کارشناسان دلایل بروز خیانت و فرجام آن را بررسی کرد

خیانت‌هایی که رنگ خون می‌گیرد



لیلا حسین‌زاده
تپش

ازدواج برای خیلی‌ها یعنی تعهد، مسؤولیت، چارچوب، یعنی همه چیز فقط در همسرشان خلاصه می‌شود و غریبه بین آنان راه ندارد. از اول هم قسم شده‌اند که در شادی‌ها و غم‌ها و کم‌ها و زیادها تا دم مرگ و آخرین نفس‌هایشان کنار هم باشند. برای عده‌ای دیگر اما ازدواج، خیلی در قید و بندهایی که گفتیم قرار نمی‌گیرد. هر جا کمبودی در همسر ببینند، ترمز تعهد را همان جا می‌کشند و می‌شوند معشوقه و جان‌فدای غریبه‌ای که حالا جای همسرشان را در قلب‌شان گرفته است. پرونده این خیانت‌های تلخ، یا با طلاق بسته می‌شود یا با ریختن خون یکی از آنها. براساس برخی آمارها و بررسی‌های انجام شده، زنان متاهل بیشتر از مردان سناریوی قتل را اجرا می‌کنند. به گفته کارشناسان حوزه‌های مختلف، دلایل مختلفی باعث بروز خیانت و سپس قتل می‌شود. دکتر آرش حقیقت‌فرد جرم‌شناس و حقوقدان، دکتر افسر افشارنادری جامعه‌شناس و دکتر فریبرز باقری روان‌شناس، در مورد این موضوع با تپش گفت‌وگو کردند که در ادامه با بازخوانی دو پرونده جنایت واقعی نظرات این کارشناسان را می‌خوانید.

انتقام خیانت را با خیانت و قتل گرفتم!



فائزه زن ۳۲ ساله‌ای است که به جرم مشارکت در قتل همسرش مجید دستگیر شد. زن جوان از ته دل می‌خندید و شاد بود. انگار نه انگار که شوهرش کشته شده بود، آن هم با مشارکت خودش. انگار دق‌دلی آن «بله» اجباری که سر سفره عقد به زور به مجید داده بود را با قتلش، سرش درآورده بود.

فائزه می‌گوید: «مجید قبلا دوبار ازدواج کرده و از همسرانش جدا شده بود. سرسفره عقد به ضرب و زور خواهرم با مجید که یک معتاد بود، ازدواج کردم. به خانه‌اش که رفتم، روزگارم از قبل هم سیاه‌تر شد. مجید یک مرد زن‌باره بود که جلوی چشمانم زنان بدکاره را به خانه می‌آورد. تحمل خیانت‌هایش را نداشتم و وقتی اعتراض می‌کردم، کتکم می‌زد. خانواده‌ام هم از من حمایت نمی‌کردند و می‌گفتند باید با او کنار بیایی.»

مجید یک دختر بزرگ و پسر کوچک داشت که هر از گاهی به دیدن پدرشان می‌آمدند. دختر مجید که متوجه خیانت‌های پدرش به فائزه شده بود، به او گفت دست از خیانت‌هایش بردارد، اما هوس و شهوت چشمان مجید را کور کرده بود.

فائزه که از کارهای مجید خسته شده بود، به او گفت طلاقش دهد، اما مجید گفت با هرکسی که می‌خواهد می‌تواند دوست شود، اما طلاقش نمی‌دهد. بالاخره یک روز، جغد شوم مرگ، بر بالای بام مجید نشست و آن هم زمانی بود که تصمیم گرفت خانه را بفروشد.

با مرد املاکی به نام امیر آشنا شد و در همین آشنایی‌ها بود که فائزه و امیر دلباخته هم شدند. «یک روز که از خیانت‌های مجید خسته شده بودم به امیر زنگ زدم و گفتم اگر دوستم داری، حالا زمان آن است که کار را تمام کنی. امیر به مجید زنگ زد و گفت در بیابانی عتیقه پیدا کرده و برای بیرون کشیدن‌شان به کمک نیاز دارد. مجید از همه جا بی‌خبر هم با ما بیرون از شهر آمد. از ماشین که پیاده شدیم، امیر با چاقو به گردن مجید ضربه زد و همان‌جا سرش را برید. وقتی سرش را برید، انگار که دنیا را به من داده باشند. انتقام یک عمر درد و رنج را از او گرفتم.»

می‌خواست زنم

یک روز گرم تابستانی، آخرین باری بود که اعضای خانواده نسترن، او را زنده دیدند. بعد از این‌که از خانه خارج شد تا به بانک برود، دیگر هیچ‌کس او را ندید. تلفن همراهش هم خاموش بود و این بی‌خبری، یعنی یک قدم نزدیک‌تر شدن به مرگ نسترن.

برادرش به اداره آگاهی مراجعه کرد و مشخصات دختر ۳۰ ساله‌ای را به پلیس داد که صبح همان روز، پلیس جسد سوخته‌اش را در حاشیه شهر پیدا کرده بود. مدتی بعد از شروع تحقیقات، ردپای مردی به نام حسن در زندگی نسترن پیدا شد.

حسن بعد از دستگیری، وقتی در برابر اتهام قتل قرار گرفت، زبان به کام گرفت و هرچه پلیس گفت، او از در انکار وارد شد و گفت اتهام قتل به او نمی‌چسبد و از دختر جوان هم هیچ اطلاعی ندارد، اما مقاومت او فقط هشت ساعت دوام داشت و بعد از این مدت، بالاخره سد مقاومتش را درهم شکست و راز مگویش را فاش کرد و از ماجرای آشنایی‌اش با نسترن گفت: «من و نسترن ابتدا رابطه تلفنی داشتیم، اما کم‌کم رابطه‌مان گسترده‌تر شد و همدیگر را ملاقات کردیم. بعد از مدتی به نسترن پیشنهاد ازدواج دادم، آن هم در شرایطی که خودم متاهل بودم. اما وقتی صاحب فرزند دوقلو از همسرم شدم، همه چیز عوض شد. نسترن که متوجه موضوع شده بود، پایش را در یک کفش کرد و تهدید او جدی بود و می‌خواست از من انتقام بگیرد و برای همین روز حادثه، حسن با ماشین دنبال نسترن رفت. دوباره بحث با چشمانش را گرفته بود، با چاقو چند ضربه به گردن و صورت و گوشه‌ای از جنگل برد و میان شمشادها رها کرد. لباس‌هایش خ رفت و بعد از تعویض لباس‌هایش، مقداری مواد آتش‌زا برداشت برداشت و بعد جسدش را به آتش کشید. راز حسن فقط چهار رو

زن و دو بچه داشتم اما دختر مورد علاقه ام اصرار داشت تا با هم ازدواج کنیم من هم مجبور شدم برای این که همسرم متوجه رابطه پنهانی نشود، دختر جوان را بکشم

هیچ چیز خیانت را توجیه نمی‌کند

دکتر فریبرز باقری، روان‌شناس و عضو هیات علمی دانشگاه علوم و تحقیقات

خیانت، زمینه‌های متعددی دارد. مثلا فردی قبل از ازدواج با یک نفر ارتباط داشته است، اما به دلیل ویژگی‌های شخصیتی نتوانسته‌اند این رابطه را قطع کنند و آن را وارد زندگی زناشویی خود کرده‌اند و دچار مشکل می‌شوند. موضوع دوم، بحث اخاذی است که زن یا مردی از طرف مقابل خود مدارکی در اختیار دارد و او را تهدید می‌کند اگر با من رابطه نداشته باشی، آن را به همسرت نشان می‌دهم. علت سوم خیانت، مردانی هستند که توانایی «نه» گفتن و نخواستن را ندارند و نه تنها وارد رابطه می‌شوند، بلکه از نظر اقتصادی هم استثمار می‌شوند.

علت بعدی، ازدواج‌هایی است که در آن خانواده‌ها به تصور این‌که فرزندشان به فساد کشیده نشود، او را وادار می‌کنند زود ازدواج کند. آن هم در شرایطی که شخصیت آن فرد هنوز درست شکل نگرفته و نمی‌داند چه کسی را باید دوست داشته باشد و چه کسی را نه. مردانی که قدرت ابراز عواطف خود را ندارند نیز همسرشان در مواردی دچار مشکل می‌شود. مثلا مردی برای به دست آوردن دل چنین زنی، برای او بارها و به مدت زمان طولانی، گل می‌فرستند و همسرش هم از هیچ چیز خبر ندارد.

تماشای رسانه‌هایی با محتوای نامناسب می‌تواند کیان خانواده را به خطر بیندازد. فرد با مماشات برخورد می‌کند، همسر هم از فرهنگ و شعور خودمدیریتی برخوردار نیست و می‌شود آنچه نباید بشود. پشت اینها آسیبی وجود دارد که روابط انسانی‌شان را مدیریت می‌کند. با این حال، هیچ یک از این موارد، دلیل مناسبی برای خیانت زوجین نیست. این‌طور نیست اگر زوجی کمبودی از سوی همسرش حس کرد، به سمت فرد دیگری کشیده شود. اگر هم می‌روند؛ به این علت است که فقط خود را تخلیه هیجانی کرده‌اند، اما مشکل را حل نکرده‌اند. بنابراین با استفاده از راه سوم، میانبر و حاشیه‌ای مشکلات خود را مرتفع می‌کنند، درحالی‌که این موضوع باعث بروز مشکل دوم و سوم و حتی قتل هم می‌شود. بدتر از قتل هم این است که یکی از فرزندان متوجه خیانت پدر یا مادر شود. خیانت اساس و بنیان خانواده را